

آفرینش و تنازع بقا از زبان افسانه‌ها

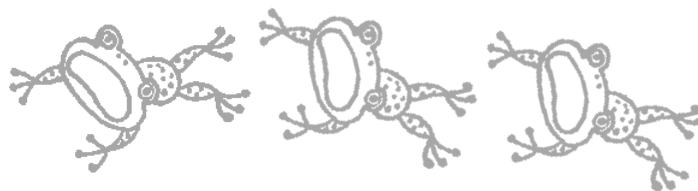
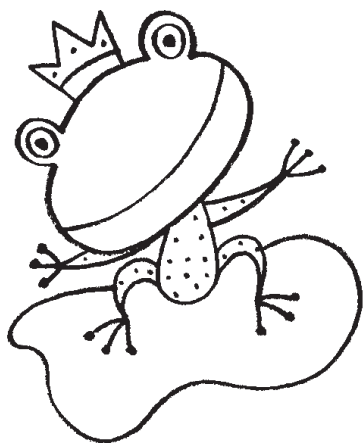
فعالیت‌ها و پژوهش‌های خلاقیت محور بر مبنای تمثیل‌ها و افسانه‌های ازوپ برای توسعه‌ی سواد خواندن در میان دانش‌آموزان دبستانی

اشاره

دکتر مرتضی مجدفر

تاکنون چهار قسمت از سلسله مطالب «ازوپ در کلاس درس» را در شماره‌های ۱ تا ۴ مجله خواننده‌اید. در این مطالب، علاوه بر چگونگی استفاده از تمثیل‌ها و داستان‌ها در آموزش توسعه‌ی سواد خواندن، تعدادی از داستان‌ها و افسانه‌ها را هم به همراه پرسش‌ها و تمرین‌های مبتنی بر خلاقیت و فعالیت‌های پژوهشی خواننده‌اید. همان‌طور که پیش از این نیز گفتیم، داستان‌هایی که در رشد آموزش ابتدایی از ازوپ ارائه می‌شوند، بر مبنای برنامه‌ی درسی کتاب‌های بخوانیم پایه‌های چهارم و پنجم و براساس مخزن واژگان کودکان ۹ تا ۱۱ ساله‌ی ایرانی، بازآفرینی و از نو تألیف شده‌اند.

بخش پنجم از این سلسله مطالب را که شامل ۴ افسانه‌ی دیگر و پرسش‌ها و تمرین‌هایی بر مبنای هر یک از افسانه‌هاست، در پی می‌آوریم.



چندی بعد، بار دیگر باز هم قورباغه‌ها خطاب به خداوند گفتند: «خداوندگارا! این دیگر چه حاکمی است؟ مگر حاکم این طوری هم داریم؟ از این که هیچ سروصدایی در نمی‌آید، این حاکم را عوض فرما و فرد جدیدی برایمان بفرست!»
خداوند از ناشکری قورباغه‌ها به خشم آمد و فرمود: «که این‌طور! پس من هم برایتان بهترین و قدرتمندترین حاکمان را فرو می‌فرستم، منتظر باشید!»

خداوند پس از آن که این سخنان را ادا فرمود، ماری را در مقام حاکم به استخر قورباغه‌ها فرستاد و مار هم همه‌ی قورباغه‌ها را یکی یکی خورد.

۳ پرسش

۱. قورباغه‌ها به چه دلیل به درگاه خداوند شکایت بردند؟ (الف) چون استخر پر آبی می‌خواستند.
- (ب) چون تاب تحمل سرمای شدید زمستانی را نداشتند.
- (پ) از خداوند برای خودشان حاکمی می‌خواستند.

حاکم قورباغه‌ها

زمانی قورباغه‌ها حاکم نداشتند. شاید هم به خاطر همین بود که آن‌ها بدون هیچ نظم و انضباطی زندگی می‌کردند. این سردرگمی، قورباغه‌ها را وادار کرد، روزی از روزها دور هم جمع شوند و به درگاه خداوند شکایت ببرند: «خداوند! اگر ما هم حاکمی داشتیم، راحت زندگی می‌کردیم. خواهش می‌کنیم بر ما حاکمی بفرست ای خدا!»

خداوند درخواست قورباغه‌ها را شنید و در استخری که آن‌ها زندگی می‌کردند، تکه چوب بزرگی رها کرد. به محض افتادن الوار در استخر، صدای مهیبی بلند شد. قورباغه‌ها از شنیدن این صدا به شدت ترسیدند و درست تا کف استخر، خود را پایین کشیدند. سکوت سنگینی بر استخر حاکم شد. قورباغه‌ها که به مرور احساس می‌کردند خطر رفع شده است، به تدریج به قسمت‌های بالایی و نیز سطح استخر بازگشتند و به جای حاکم، با قطعه چوب بزرگی روبه‌رو شدند. آن‌ها روی چوب رفتند و از این طرف و آن طرف آن آویزان شدند. قورباغه‌ها خیلی تلاش کردند، ولی موفق نشدند صدای دیگری را از تخته بشنوند. به همین دلیل شروع کردند به مسخره‌بازی و بازی کردن روی تخته.

۲. خداوند پس از آن که درخواست قورباغه‌ها را شنید، چه کرد؟
 الف) به جای حاکم، تکه چوب بزرگی بر آن‌ها فرو فرستاد.
 ب) با خشکاندن استخر، آن‌ها را مجازات کرد.
 پ) یکی از قورباغه‌ها را حاکم آن‌ها کرد.

۳. دومین حاکم فرو فرستاده شده از سوی خداوند بر قورباغه‌های ناشکر، با آن‌ها چگونه رفتار کرد؟
 الف) آن‌ها را تهدید کرد.
 ب) برای آن‌ها حاکمی عادل شد.
 پ) یکی یکی همه‌ی آن‌ها را خورد.



فکر کنید، پاسخ دهید

۱. به نظر شما، خداوند با فرو فرستادن تکه چوبی بی‌اراده، درصدد انتقال چه حکمت بزرگی به قورباغه‌ها بود؟
 ۲. در ابتدای افسانه گفته می‌شود: «قورباغه‌ها چون حاکم نداشتند، بدون هیچ نظم و انضباطی زندگی می‌کردند.» چه قدر با این گفته موافق هستید؟ بحث کنید.
 ۳. در این افسانه، قورباغه‌ها چوب ناشکر بودن خود از نعمت‌های خداوندی را می‌خورند. ابتدا این قضیه را تحلیل کنید، سپس با مراجعه به کتاب‌های مذهبی و تاریخی، نمونه‌هایی از این ناشکری را از میان تمدن‌های گوناگون بشری استخراج کنید.
 ۴. در آخر این افسانه‌ی ازوپ، خداوند ماری را در مقام حاکم به استخر قورباغه‌ها می‌فرستد و او هم، همه‌ی قورباغه‌ها را یکی یکی می‌خورد. آیا این تفکر ازوپ «با رحمان بودن خداوند» در تضاد نیست؟
 پاراگراف آخر این افسانه را خودتان بر مبنای آموزه‌های الهی و صفات خداوندی به دل خواه تغییر دهید.



پادشاهی شیر

جانوران جنگل جمع شدند و با اکثریت آراء شیر را پادشاه خود کردند. به راستی هم، پادشاهی شایسته‌ی این شیر بود، چرا که او ویژگی‌های بسیار خوبی داشت و همواره طرفدار حق، عدالت، درستی و راستگویی بود.
 پس از آن که شیر به پادشاهی برگزیده شد، همه‌ی جانوران را به گوشه‌ای از جنگل فراخواند و گفت: «از این پس ما شاهد برابری در جنگل خواهیم بود، همه چیز با رأی و نظر همه‌ی جانوران اجرا خواهد شد. پرخاشگری، درگیری و غرور نخواهیم داشت. برای همین، باید از همین امروز هرگونه نارضایتی و کدورت از میان همه‌ی ما رخت بریند. بنابراین بیایید همه با هم آشتی کنیم و همدیگر را در آغوش بگیریم.»

شیر، گرگ را با گوسفند، سگ را با خرگوش، گربه را با موش و پلنگ را با آهو آشتی داد و از آن‌ها خواست همیشه با هم دوست باشند. بعد به آن‌ها گفت، به هیچ وجه درصدد ترساندن و ترسیدن از همدیگر نباشند و با خوبی و خوشی کنار هم زندگی کنند.

خرگوش ترسو وقتی حرف‌های شیر را شنید، نتوانست جلوی اشک‌های بی‌امانش را بگیرد و در حالی که هق‌هق می‌کرد، گفت: «آی روزگار بی‌مروت! من در حسرت دیدن چنین روزی بودم و چه قدر خوش‌وقتم که قسمتم شد این روز را ببینم. فکر می‌کنم با چنین قاعده و قوانینی، بالاخره جانوران ضعیفی مثل ما هم، مزه‌ی زندگی راحت را خواهند چشید.»

۳ پرسش

۱. انتخاب شیر برای پادشاهی، براساس کدام ویژگی او بود؟
 الف) ظالم بودن
 ب) عادل بودن
 پ) زورمند بودن.

۲. شیر پس از انتخاب به عنوان پادشاه، به حیوانات جنگل چه وعده‌ای داد؟

الف) برابری در جنگل، زندگی در صلح و آرامش و توأم با دوستی
 ب) درگیری با جانوران جنگل‌های مجاور
 پ) فارغ شدن از غم و غصه‌ی چگونگی فراهم کردن غذا برای همه‌ی جانوران.

۳. بیش از همه، چه کسی از انتخاب شیر خوش حال شد؟
 الف) گرگ و گوسفند
 ب) پلنگ و آهو
 پ) خرگوش.

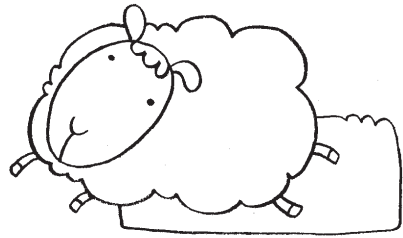


فکر کنید، پاسخ دهید

۱. فکر می‌کنید، چرا ازوپ این افسانه را با وجود هم‌خوان نبودن با واقعیت‌های یک جامعه‌ی جانوری از جمله تنازع بقاء، چرخه‌ی مواد غذایی (خوردن یکی، خورده شدن توسط دیگری و...) و برتری زورمندان بر ضعیفان، این قدر مثبت و با پایانی خوش تصویر کرده است؟

۲. نویسنده‌ای، با نقل این افسانه‌ی ازوپ در یکی از نوشته‌های خود، آن را از آغاز صحبت‌های خرگوش به بعد، این‌گونه عوض کرده است:
 «وقتی همه‌ی جانوران همدیگر را در آغوش گرفتند، شیر هم، گاو میش را که کنارش ایستاده بود، در آغوش گرفت. ولی یکدفعه تمام حرف‌هایی را که زده بود، فراموش کرد و احساس درنده‌خویی شیرانه به سراغش آمد. بنابراین، دندان‌های خود را در...» (بقیه‌ی داستان خیلی لطیف نیست، خودتان حدس بزنید).

آیا شما با این تغییر در افسانه موافق هستید؟ به نظر شما، تفاوت دیدگاه ازوپ با این نویسنده در چه مواردی است؟ اگر قرار باشد شما پایان دیگری برای این افسانه ارائه دهید، نوشته‌ی ازوپ را از کجا تغییر می‌دهید؟ چگونه و چرا؟



گرگ و بره

گرگی بود که از قضای روزگار هم گرسنه و هم تشنه بود. هنگامی که از بلندی تپه به سوی رودخانه می‌رفت، بره‌ای را دید که در حال نوشیدن آب است. خوش حال شد و قصد کرد او را بخورد. پس داد زد: «آهای بره! چرا بی خود و بی جهت در حال گل‌آلود کردن رودخانه هستی؟ نکند می‌خواهی من آب آلوده بنوشم؟!»

با شنیدن صدای گرگ، لرزه بر اندام بره افتاد. ولی چون هنوز گرگ کمی دورتر از او و بر بلندی تپه بود، دل و جرئت پیدا کرد و گفت: «فدایت شوم جناب گرگ! من این‌جا، شما آن‌جا. من چه‌طور می‌توانم آبی را آلوده کنم که شما می‌خواهید بخورید! تا شما به این‌جا برسید، آب صاف شده است.» گرگ وقتی دید بره با حاضر جوابی و استدلال درستی به او جواب می‌دهد، خواست بهانه‌ی دیگری بگیرد. بنابراین، چند لحظه‌ای فکر کرد و بعد گفت: «سال قبل بره‌ای به سن و سال تو، هم به پدر و هم به مادر من ناسزا گفته بود. به گمانم تو همان بره‌ای. دیگر چه می‌گویی؟» بره گفت: «غیرممکن است، چون من پارسال هنوز به دنیا نیامده بودم و وقتی در این دنیا نبوده‌ام، چه‌طور می‌توانسته‌ام به پدر و مادر شما ناسزا گفته باشم؟!»

این بهانه‌ی گرگ هم نگرفت. بنابراین، به شدت عصبانی شد و به بره گفت: «تو چه قدر بره‌ی دانایی هستی! ولی دانایی تو چه ربطی به گرسنگی من دارد! در هر صورت، من می‌خواهم تو را بخورم، حالا می‌خواهی به ایرادهایم جواب بده، می‌خواهی ساکت باشی. من دست بردار نیستم.» وقتی گرگ این حرف‌ها را می‌زد، دیگر به دو قدمی بره رسیده بود. بنابراین او را گرفت و خورد.

شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان



حوادث و رویدادها



مکان



زمان



۳ پرسش

۱. گرگ و بره کجا به هم برخوردند؟
(الف) در بیابان
(ب) کنار چشمه
(پ) کنار رودخانه.

۲. کدام‌یک از این بهانه‌ها، بهانه‌ی گرگ نبود؟
(الف) بره آب را گل‌آلود می‌کرد.
(ب) صاحب بره، فرزندان گرگ را کشته بود.
(پ) بره، به پدر و مادر گرگ ناسزا گفته بود.

۳. دانایی بیش از حد بره چه نتیجه‌ای داد؟
(الف) او را از جنگ گرگ نجات داد.
(ب) گرگ را خشمگین کرد.
(پ) گرگ، از دانایی او تعریف کرد.



فکر کنید، پاسخ دهید

۱. «دانایی» و «حاضر جوابی» چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟
۲. در مورد «گل‌آلود شدن آب» با مراجعه به کتاب‌خانه‌ی مدرسه و یا محل زندگی خود، تحقیق کنید و موارد زیر را به کلاس ارائه دهید:
 - متنی در ارتباط با رابطه‌ی آلودگی آب و آلودگی محیط‌زیست؛
 - قطعه شعر یا شعرهایی که در بخش‌هایی از آن، از «گل‌آلود شدن آب» صحبت شده باشد؛
 - ضرب‌المثل یا ضرب‌المثل‌هایی که در آن به «گل‌آلود شدن آب» اشاره شده باشد.
۳. همان‌طور که می‌دانید، فرزند گوسفند را تا هنگامی که هنوز کم سن و سال است، «بره» می‌گویند. «قوچ» و «میش» هم نام‌های دیگری برای گوسفند در سنین و جنس‌های گوناگون هستند. با مراجعه به منابع معتبر و یا پرس‌وجو از دامداران، در مورد «بره»، «قوچ»، «میش» و نام‌های دیگر مرتبط با گوسفند تحقیق کنید و هر کدام را در دو خط توضیح دهید.

کلمه‌ها و ترکیباتی که برای نخستین بار در این داستان با آن‌ها آشنا شدی

معانی آن

کلمه (و یا ترکیب)



داستان

در مورد معنای هر کلمه، لااقل یکی از فعالیت‌های زیر را انجام بده.

- با دوستان خود گفت و گو کن.
- با پدر و مادر بحث کن.
- بررسی آن را با آموزگارت کنترل کن.
- با مراجعه به لغت نامه، فرهنگ نامه و یا دایره‌المعارف، اطلاعات بیشتری به دست آور.

همان‌طور که در شماره‌های پیش نیز گفته شده است این جدول‌ها باید به‌طور جداگانه برای هر داستان تکمیل و به آموزگار ارائه شود.